



نه یک اسطوره، فقط یک زندگی GILLETTE

هشت سال در یک مدرسهٔ شبانه‌روزی کاتولیک، که تنها در پنج‌سالگی واردش شد، به تربیت او شکل داد. راهبه‌ها با انضباط و سخت‌گیری کوشیدند منش و اخلاقش را قالب بزنند و به او آموختند که احترام، وقت‌شناسی و قولی که داده می‌شود، شکل‌هایی از آزادی‌اند. بعدها مادر واقعی‌اش هم تلاش کرد، بی‌آنکه چندان موفق شود.

بعد نمره‌ای از راه رسید که قرار بود هیچ بازمانده‌ای باقی نگذارد: ردی در درس ایتالیایی. نه یک خطای سادهٔ مدرسه‌ای، بلکه سقوطی که بسیاری را از پا درمی‌آورد.

او را نه.

Ferdinando Frega برخاستن را برگزید و همه‌چیز را از نو نوشت: داستانش، سرنوشتش، و حتی شیوه‌ای که آن را روایت می‌کرد.

از آن تجربه چیزی پدید آمد که بسیاری آن را سبک و شأن می‌نامند. نه تظاهر. نه یک قاعدهٔ زندگی. بلکه شیوه‌ای دیگر از بودن در جهان، بیرون از قالب.

در سیزده‌سالگی راگی را کشف کرد، و ده سال آن را در کنار کارش ادامه داد. از آن زمین، استقامت، فداکاری و نیروی خاموش تیم را آموخت.

سی‌وسه سال است که ازدواج کرده و پدر سه فرزند است.

زندگی حرفه‌ای‌اش او را بسیار فراتر از مرزهای ایتالیا برد. پس از هجده سال کار در فروش برای Gillette Italia و شرکت‌های تابعه‌اش، تصمیمی گرفت که زندگی‌اش را دگرگون کرد. مادرش را ترک کرد و در جست‌وجوی تجربه‌های حرفه‌ای تازه راهی جهان شد، و در شصت‌وپنج کشور و به پنج زبان کار کرد.

به عشق خانوادهٔ خودش به ایتالیا بازگشت. اما آنچه در انتظارش بود، حرفهٔ دیگری بود، غیرمنتظره: متهم.

هجده محاکمهٔ کیفری و اداری. روی هم‌رفته هشتادوپنج سال حبس درخواست‌شده.

با این حال، دادگاه‌ها همچنان همان عبارت را تکرار می‌کردند:

تبرئه — این عمل جرم محسوب نمی‌شود.

او همیشه مرد واقعیت‌ها بوده است. خودش بار اثبات را به دادستان‌ها سپرد — اما آن‌ها باور نکردند.

ترجمه غیر رسمی همیشه انگار یکی بود: «متأسفیم، اما نمی‌توانیم بفهمیم چه می‌کنید، چطور می‌کنید، یا چرا می‌کنید. شما را کنار بقیه بایگانی کردیم. مشکل این است که شما مثل بقیه نیستید.»

درست وقتی به نظر می‌رسید همه طوفان‌ها گذشته‌اند، چالش بعدی از راه رسید.

بیمارستان‌ها.

شش بار اغمای بالینی. امید به زندگی از چهل و هشت ساعت تا حداکثر سی روز. و هر بار، کنار تختش، تابوتی قرار داشت.

نگاهش کرد.

لبخند زد.

و همیشه همان‌جا رهایش کرد.

یک روز حتی فاکتور بنگاه کفن و دفن هم رسید.

6 توقف نعش‌کش. رزرو تابوت تدفین. دوجداره، اندازه XXL. هشت تابوت‌کش به مدت سی ساعت مشغول.

جابه‌جایی و آماده‌باش. مالیات و مالیات بر ارزش افزوده. 3,500 یورو.

طولی نکشید تا بفهمد این همان لحظه آرمانی برای زاده شدن ادبیات اوست.

جایی که دیگران مانع می‌بینند، او انفجار می‌بیند.

فرصت‌هایی برای آموختن، برای حل کردن، برای دگرگون ساختن.

مثل آن بار که الگوریتم Amazon را منفجر کرد: حادثه‌ای که برای بیشتر آدم‌ها گران تمام می‌شد، و در عوض

برای او هدیه‌ای به امضای Bezos به ارمغان آورد.

استقلال.

از این زندگی gillettenarrative.com پدید آمد، پروژه‌ای ادبی، موسیقایی و سینمایی که پیرامون یک برند و

یک میراث ساخته شده است.

در کانون آن Saga Gillette است، پنجاه جلد ثبت‌شده نزد اداره حق نشر ایالات متحده.

کل پروژه با یک فلسفه ساده زندگی می‌کند:

ما نمی‌فروشیم، ما دسترسی می‌دهیم.

و همه در جست‌وجوی یک چیز.

کلاهبرداری. چون کسی که نمی‌فروشد، کسب در آمد نمی‌کند و پولی به جیب نمی‌زند، حتماً چیزی را پنهان می‌کند. دست‌کم به گفته آن‌ها.

خانواده‌ام فکر می‌کند تعادل روانی‌ام را به خطر انداخته‌ام. رسماً از این‌که مرا دیوانه یا مجنون بنامند پرهیز می‌کنند. واژه‌ای شیک‌تر را ترجیح می‌دهند:

نامتعادل.

شاید راست باشد.

شاید در این داستان بیش از آنچه به نظر می‌رسد حقیقت باشد.

اما مادرم، Gillette، قاعده‌ای ساده به من آموخت:

اگر می‌خواهی چیزی بفروشی، راه‌های بسیاری داری، و نخستین آن‌ها، نه آخرینشان، این است که آن را ببخشی. اما یک چیز قطعی است.

وقتی Ferdinando Frega از نوشتن دست بکشد، فقط واژه‌هایش نیستند که باقی می‌مانند.

واقعیت‌ها باقی خواهند ماند.

و درون آن واقعیت‌ها، هر کسی تکه‌ای از او را خواهد یافت.

و هر کس که به‌راستی بخواهد بداند او که بود، لازم نخواهد بود او را در دادگاه‌ها، در بیمارستان‌ها، در کتاب‌ها یا در افسانه‌ها جست‌وجو کند.

کافی است امیدوار باشد که جهان یکی دیگر مثل او به دنیا بیاورد.

Ferdinando